

اول که فکر کردم گفتم که ادم نباید واسه پولدار شدن یا ارضای هوس های شخصیش به این فن وارد بشه پس واقعا دلم می خواست کامل بشم نه از جهت مادی بلکه معنوی . ولی یه روز دیگه فکر کردم چرا نه ادم باید پولدار بشه باید احساس قدرت بکنه راستشو بخواین بچه تر که بودم داستانهای جادویی رو که می خوندم دلم می خواست به جادوگر بشم مردم رو نجات بدم همه منو دوست داشته باشن ولی... ولی براستی اینکارا همش بهانه بود بعد یه مدت خسته کننده شد حالا دلم میخواد قدرت داشته باشم نه به خاطر نشون دادن به بقیه واسه افتخار کردن به خودم واسه اینکه واقعا خوشبختم زمانی که میبینم من هم کامل شدم و... اونوقته که دلم میخواد برم به گوشه دور افتاده تنهای تنها زندگی کنم در جایی که هیچکی ندیده ولی مردی هست که همه رو دیده و گرچه از قدرتش خوب و بد زشت و زیبا استفاده کرده ولی آرام آرام حذف میشه و جادوگر یا جادوگر نبودنش نیز نابود میشه چون دیگه هیچ چیز برایش مهم نیست و او کامل میشه گرچه هرگز به پایان نمیرسه.

م.ب.م: داستان یک هفته فکر کردن شما، داستان سالها پیمودن مسیر معنوی است. که فرد اول می خواهد کامل شود و به خدا برسد، بعد که او را دور از دسترس می باید به دنیای مادی روی می آورد، بعد که دوباره از دنیا چیزی نمی بیند به سوی ماورا می رود با این تفاوت که این بار شعار نمی دهد و می داند که چه می خواهد و در نهایت که رستگاری است... من نمی دانم شما چند سال دارید یا در چه وضعیت روحی هستید پس نمی توانم به طور قطع در مورد شما اظهار نظر کنم؛ که آیا چنین جواب خردمندانه ای را از روی آگاهی دادید یا تنها جرقه ای بود از سوی خود برتر شما؟

هر چند که جواب شما هم کامل نیست اما برای زمان حاضر کافی است. دیگر روی خودها و یکپارچگی وجود بایستی کار کنید. کار کردن روی خودها و یکپارچگی البته از سختترین کارها، نه در مسیر جادو که در مسیر خودشناسی است و تمام عارفان بزرگ در این مورد کمابیش قلم فرسایی کرده اند. برای بدست آوردن یکپارچگی وجود و درک خودهای بسیاری که در درون شما هستند بایست تکه های فراموش شده ی حافظه تان را بازیابی کنید و این تکه های فراموش شده به بخش رازگونه ی زیر حافظه مربوط می شود که در انسان های معمولی با برچسب های چون خواب و خیال و رویا، نادیده گرفته می شود. پس مراقبه کنید، سعی کنید خوابهایتان را به خاطر بسپارید و به محض بیدار شدن آنها را یادداشت کنید، زمان هایی که دژاوو (آشنا پنداری) به شما دست می دهد این لحظات را بنویسید و در موردشان فکر کنید و مهمتر از همه درس نیمه ی تاریک وجود را خوب فرا بگیرید و تمرین کنید و البته به جای سوال فوق الذکر، از خود بپرسید: " من می خواهم چه چیزی باشم؟".

سیمرغ سوار

من وقتی که بخوام حسابی از بین شاخ و برگ دادن های ذهنم مچش رو بگیرم به قصد اصلیش برسم به این جا میرسم که من در حقیقت به دنبال قدرت بی حد و اندازه هستم و عمر ناتمام و به نوعی با جادو سیراب میشم (حتی اگر تا الان نتیجه ی مشهودی ندیده باشم) و به شکلی عاشق ذات جادو و جادوگری هستم . به طوری که گاهی که از خستگی و تنبلی، انجام و آموختن جادو رو مثلا به مدت یک هفته کنار می گذارم خلای بزرگی تو زندگیم ایجاد میشه. و اصلا هم برای اون قدرتی که ازش نام بردم قصد خوب یا بد ندارم. میخوام فقط باشم و بتونم. بیشتر از این ذهن من نمیتونه بازش کنه. آها مثال قشنگی که تو افسانه ها معمولا میگن موجودات کهن. یه چیز تو مایه های همونا.

ببخشید این موضوع مهم رو یادم رفت که حسابی از انجام جادو و اعمالش و توانایی های دیگه ای که میشه بدست آورد مثل دیدن جهان های دیگه و ارتباط با افراد اون جهان ها و رفت و آمد بین اونها حسابی هیجان زده میشم و جاتون خالی رویابافی های لذت بخشی در این موارد دارم.

و علاوه بر این که می خوام جادوگر بشم تا به اون قدرت و خرد و عمر و ... برسم حقیقتش اینه که اگر نخوام جادوگر بشم از همین قدر علاقه ای که به زندگی دارم چیزی نمیتونم و این زندگی که به حق سختیاش کم بوده برای من یا تحملش چندان سخت نبوده واقعا یک جای بی خود و خالی برام تبدیل میشه. دیگه فکر کنم واقعا تموم شد.

م.ب.م: پس از مدتها همراه بودن با درس های جادو و تمرین آنها البته چنین جواب کاملی را از شما انتظار داشتم، هر چند که باز جای کار بسیار دارد اما در سطح کنونی شما لازم نیست روی این سوال بیش از این فکر کنید و همین قدر کافی است. فقط

در مورد موجودات کهن که اسم برده بودید، اگر دوست داشته باشید می توانید به دنبال جواب این دو سوال بروید: کهن الگوهای یونگ چیست؟ چرا بچه ها از لولو می ترسند؟! شاید جواب کامل به این ها بسیاری چیزها را برای شما روشن کند.